



نظری بر روند پیدایش نظریه‌های ترجمه

و بررسی سیستم تحریف متن، از نظر آنتوان برمن

فاطمه مهدی پور*

در دنیای امروز، که حتی نویسندگان و شعرا نمی‌توانند صرفاً با تکیه بر شَم و استعداد درونی‌شان دست به قلم ببرند و ناگزیر به آشنایی با نظریه‌ها هستند، مترجمان نیز از این امر مستثنا نیستند و بهتر است آگاهانه و بر اساس نظریه‌ها دست به حل مشکلات ترجمه بزنند. در مقاله پیش رو، با نگاهی اجمالی به پیدایش نظریه‌ها، به بررسی نظرات آنتوان برمن، یکی از نظریه‌پردازان معاصر فرانسه در حوزه ترجمه‌شناسی، می‌پردازیم، با امید به اینکه با توضیحات و مثال‌های عینی، گامی در جهت روشن‌تر ساختن عقاید این نظریه‌پرداز مبدأگرا برداشته باشیم.

نظریه‌پردازان معاصر فرانسه در حوزه ترجمه‌شناسی، می‌پردازیم، با امید به اینکه با توضیحات و مثال‌های عینی، گامی در جهت روشن‌تر ساختن عقاید این نظریه‌پرداز مبدأگرا برداشته باشیم.

تفکر در خصوص ترجمه، از قرن‌ها پیش وجود داشته و اساساً اسطوره بابل گواهی است بر قدمت عمل ترجمه و تفکراتی در خصوص آن. در طول قرن‌ها، همواره بحث بر این بوده است که در عمل ترجمه، اولویت با چیست؟ نویسنده یا خواننده؟ زبان مبدأ یا زبان مقصد؟ متن اصلی یا متن ترجمه‌شده؟ ترجمه لفظگرا یا ترجمه آزاد؟ ترجمه شکل و صورت یا ترجمه معنی و روح کلام؟ آغاز این گونه مباحث به دوره باستان باز می‌گردد. در واقع این سیسرون (Cicéron) بود که برای نخستین بار، موضع خود را در خصوص ترجمه اعلام نمود و با شعار مشهور خود، «ترجمه کردن معنی به معنی، نه کلمه به کلمه»، راه را برای قطبی‌گرایی در ترجمه باز کرد و آغازگر ظهور طرفداران متن اصلی و متن ترجمه‌شده شد.

در قرون وسطا، آفرینش ادبی و ترجمه در یک سطح قرار می‌گیرند. در واقع نویسندگان میان آثار اصلی خویش و آنهایی که ترجمه کرده‌اند، تفاوتی قائل نمی‌شوند.

در دوره رنسانس و بویژه زمانی که مارتین لوتر (Martin Luter) تورات را ترجمه کرد، دغدغه جدیدی به مرحله ظهور رسید: اینکه متون ترجمه‌شده برای مردم عادی فهمیدنی باشند و با این هدف، تغییر عبارات و ساختارهایی که به آسانی در زبان مقصد فهمیدنی نبود، توجیه شد.

در قرن ۱۷ و ۱۸، مفهوم ترجمه دستخوش تحوّل بنیادین شد؛ به این معنی که مترجم، به نام آزادی در ترجمه، اثر اصلی را تغییر

ترجمه، نمونه‌ای خاص از تلاقی زبانی و یکی از فعالیت‌های بشری است که قدمتی طولانی دارد. این فعالیت بشری، نشانگر «وساطت بین‌زبانی» است، که امکان می‌دهد از طریق تماس جوامعی که به زبان‌های مختلف سخن می‌گویند، اطلاعات و دانسته‌ها میان کاربران مختلف، به منظور تبادلات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، تجاری و ... انتقال یابد و همین امر، ضرورت عمل ترجمه را روشن‌تر می‌سازد.

ترجمه، همانند هر عمل دیگری، همواره با نقص‌هایی همراه است و این نقص‌ها، به علت طبیعت ترجمه، به عنوان یک عمل بین‌زبانی و ارتباطی، اجتناب‌ناپذیر است و مترجم، به عنوان واسطه‌ای میان نویسنده و خواننده، موظف است این نقص‌ها را به گونه‌ای جبران کند. البته هر مترجمی بنا بر شَمی که دارد - حتی بدون آگاهی با نظریه‌های ترجمه - به طور ناخودآگاه و تجربی دست به اقداماتی در جهت رفع این نقص‌ها می‌زند؛ اما به نظر می‌رسد امروزه با توجه به سیر و جهت‌گیری جهان به سوی علمی کردن تمام حرفه‌ها و عرضه ابزارهایی برای رویارویی با مشکلات آن، ترجمه نیز از این امر مستثنا نبوده و نیاز به ابزارهایی دارد. این ابزارها، و یا بهتر بگوییم، نظریه‌ها، راهی است برای آشنایی هرچه بهتر با مشکلات ترجمه، طبقه‌بندی آنها و نیز عرضه راه‌حل‌هایی برای تصمیم‌گیری در جهت حل مشکلات پیش رو. بنابراین در دنیای امروز، که حتی نویسندگان و شعرا نمی‌توانند صرفاً با تکیه بر شَم و استعداد درونی‌شان دست به قلم ببرند و ناگزیر به آشنایی با نظریه‌ها هستند، مترجمان نیز از این امر مستثنا نیستند و بهتر است آگاهانه و بر اساس نظریه‌ها دست به حل مشکلات ترجمه بزنند. در مقاله پیش رو، با نگاهی اجمالی به پیدایش نظریه‌ها، به بررسی نظرات آنتوان برمن، یکی از

می‌داد و اساساً ترجمه به اقتباسی از متن اصلی تبدیل شد. در این عصر، اصطلاح «زیبارویان بی‌وفا» (les belles infidèles) به وجود آمد.

در عصر بعد، بر خلاف گرایش‌های گذشته به متن مقصد، این بار جهت‌گیری به سوی وفاداری به متن اصلی سوق می‌یابد. بنابراین در ترجمه تورات، دغدغه خیانت به کلام مقدس باعث وفاداری به متن اصلی می‌شود، که گاهی این وفاداری به ترجمه‌های لفظ‌گرا می‌انجامد. در واقع این وفاداری به متن مبدأ، با هدف تغذیه زبان و غنی‌سازی ادبیات مقصد از طریق تمهیدات و امکانات زبان مبدأ صورت می‌گیرد.

اما در قرن بیستم شرایط پیچیده‌تر می‌شود. بحث‌های اصلی، که پیش‌تر اشاره شد، همچنان ادامه می‌یابند و هم‌زمان، تغییر بنیادی دیگری در آثار نظری به مرحله ظهور می‌رسد، که همان ظهور زبان‌شناسی است. ابتدا تأثیر زبان‌شناسی در چهارچوب نظری ساخت‌گرایی، هم‌زمان در اروپای شرقی، در انجمن پراگ (le cercle de Prague) و در ایالات متحده آمریکا، تحت تأثیر اوژن نایدا (Eugene Nida)، نماینده انجمن ترجمه تورات، ظاهر می‌شود. در واقع ترجمه، که تا این زمان به عنوان هنر تلقی می‌شد، موضوع مطالعات علمی قرار می‌گیرد. آثاری که نایدا منتشر می‌کند - به سوی علم ترجمه (Toward a Science of Translation) و زبان ساختاری و ترجمه (Language Structure and Translation) - گواه بر این است که نظریه ترجمه برای نخستین بار به طور تنگاتنگی

با نظریه زبان مرتبط می‌شود. برخی از نظریه‌پردازان بر ضرورت این رابطه تأکید کرده‌اند؛ از جمله ژرژ مونین (George Mounin) در مشکلات نظری ترجمه (Les problèmes théorique de la traduction) (۱۹۶۳)، هانری مشونیک (Henri Meschonnic) در باب شعرشناسی (Pour la Poétique II) (۱۹۷۳)، ژرژ استنر (George Steiner) در بعد از بابل (After Babel) (۱۹۷۵)، ژان رنه لادمیرال (J.R. Ladmiral) در ترجمه کردن: قضایایی برای ترجمه (۱۹۷۹)، آنتوان برمن (Antion Berman) در نقد ترجمه: جان دان (Pour une critique des traductions: John Donne) (۱۹۹۵). اما با وجود این، اختلاف بارزی میان نویسندگان مذکور در خصوص موارد متعددی به وجود می‌آید. لادمیرال و برمن لفظ «ترجمه‌شناسی» را مطرح می‌کنند که در حوزه‌ای مستقل از زبان‌شناسی و ادبیات به بررسی مشکلات ترجمه می‌پردازد. به اعتقاد آنها، زبان‌شناسی برای رفع مشکلات ترجمه نتیجه‌بخش نیست؛ چرا که اغلب زبان‌شناسان، عملاً درگیر کار ترجمه نبوده‌اند و تنها کسانی شایستگی نظریه‌پردازی در حوزه ترجمه را دارند که در عمل با مشکلات این حرفه دست و پنجه نرم کرده‌اند.

در واقع قرن بیستم، قرن نظریه‌هاست و ژان رنه لادمیرال و آنتوان برمن، دو تن از نظریه‌پردازان معروف حوزه ترجمه‌شناسی هستند که عقاید متفاوتی در خصوص ترجمه ارائه کرده‌اند. لادمیرال به عنوان یک نظریه‌پرداز مقصدگرا، بر این عقیده است که «معنا باید منتقل شود، به هر قیمتی که شده» و آنتوان برمن مبدأگرا نیز معتقد است که معنای زیبا زاینده فرمی زیباست؛ بنابراین مترجم تنها با وفادار بودن به فرم می‌تواند معنا را انتقال دهد.

آنتوان برمن: سیستم تحریف متن

آنتوان برمن (۱۹۹۱-۱۹۴۲)، فیلسوف، زبان‌شناس و مترجم مبدأگرای فرانسوی است که با نقد ترجمه‌های مترجمان کلاسیک و معاصر، نظریات خود را درباره ترجمه ارائه می‌دهد. به اعتقاد وی، در ترجمه هر متن بیگانه باید حالت غریبگی‌اش در زبان مقصد را حفظ کرد و نباید در ترجمه تغییراتی به نفع زبان مقصد انجام داد؛ زیرا معنا از طریق صورت انتقال می‌یابد. برمن بر این عقیده است که باید از هر گونه «مقدس‌شماری زبان مادری» اجتناب کرد. وی هر گونه حذف، اضافه، تغییر در سبک نویسنده، تغییر ساختار زبان، اطناب کلام و حتی تغییر در نقطه‌گذاری و پاراگراف‌بندی را تحریف متن اصلی شمرده و از آن به عنوان سیستم تحریف متن یاد می‌کند. البته زمانی که روی عقاید برمن دقیق‌تر می‌شویم، به نظر می‌رسد این عقاید بسیار کمال‌گرایانه است و در عمل ترجمه‌چندان کاربردی ندارند.

سیسرون (Cicéron) برای نخستین بار،
موضع خود را در خصوص ترجمه اعلام
نمود و با شعار مشهور خود، «ترجمه کردن
معنی به معنی، نه کلمه به کلمه»، راه را
برای قطبی‌گرایی در ترجمه باز کرد و
آغازگر ظهور طرفداران متن اصلی و متن
ترجمه‌شده شد

سیسرون (Cicéron)
با شعار مشهور خود
ترجمه کردن
معنی به معنی
نه کلمه به کلمه



عقلایی سازی (la rationalization)

عقلایی سازی مربوط می‌شود به ایجاد تغییر در ساختار نحوی و شیوه علامت‌گذاری متن مبدأ. در این صورت، مترجم با توجه به نظم گفتمان مقصد، جملات و زنجیره جملات را بازتولید و مرتب می‌کند و به نظم درمی‌آورد. برمن معتقد است نثر، از قبیل رمان، رساله و ...، به دلیل برخورداری از تکرار، تعدد جملات موصولی و معترضه، جملات بلند و جملات بدون فعل، دارای ساختاری شاخه شاخه است و مترجم با عقلایی سازی، این ساختار شاخه شاخه را به ساختار خطی تبدیل می‌کند. به عنوان مثال، مترجم برای جملاتی که در متن مبدأ بدون فعلند، فعل می‌آورد؛ جملات بلند را کوتاه می‌کند و به اصطلاح، جملات را می‌شکند و یا جملات معترضه را جابه‌جا و یا اضافه و کم می‌کند. در حقیقت، برمن فرایند عقلایی سازی را تحریفی در متن اصلی قلمداد و آن را رد می‌کند.

این جمله طولانی را در نظر بگیرید:

Ex: On eût fort étonné, je pense, les écrivains qui vivaient en 1900 en leur disant que l'un des plus grands d'entre eux, celui qui allait renouveler l'art du roman et faire pénétrer dans le monde de l'art les idées des philosophes et le vocabulaire des savants de cette période, était un jeune homme toujours malade, inconnu du public, de la plupart des lettres, et considéré par ceux qui l'avaient rencontré comme un homme du monde, intelligent peut-être, mais incapable d'une grande œuvre.

این جمله طولانی، همان گونه که برمن از آن یاد می‌کند، با جملات موصولی و معترضه‌ای که دارد، دارای ساختاری شاخه شاخه است. اما مسئله اینجاست که با توجه به تفاوت ساختاری و گفتمانی موجود میان زبان فارسی و فرانسه، نمی‌توان طبق نظر برمن پیش رفت و بدون ایجاد تغییر در ساختار و جابه‌جایی اجزای جمله و گاهی نادیده گرفتن علامت‌گذاری‌ها، جمله‌ای خوانا و فهمیدنی به مخاطب فارسی‌زبان ارائه کرد.

— گمان می‌کنم اگر به نویسندگانی که در سال ۱۹۰۰ می‌زیسته‌اند، گفته می‌شد برجسته‌ترین نویسندگان میان آنها، کسی که هنر رمان‌نویسی را تجدید، اندیشه فیلسوفان و اصطلاحات دانشمندان آن زمان را وارد دنیای هنر می‌کند، جوانی است همیشه ناخوش‌حوال و ناشناس در میان مردم و اهالی ادب، سخت شگفت‌زده می‌شدند؛ آن هم جوانی که به زعم کسانی که ملاقاتش کرده بودند، مردی محفل‌باز و احتمالاً بافراست، اما ناتوان از خلق اثری برجسته انگاشته می‌شد.

شفاف سازی (la clarification)

شفاف سازی، به نوعی به فرایند عقلایی سازی مربوط می‌شود؛ با این تفاوت که عقلایی سازی در سطح ساختار نحوی جملات صورت می‌گیرد، اما شفاف سازی مربوط به روشنگری در سطح معنایی است. بر طبق این نظر، مطلبی که در متن اصلی به صورت «تعریف نشده» مطرح شده است، در متن مقصد به صورت «تعریف شده» درمی‌آید؛ یعنی اینکه مترجم با افزودن کلمه یا کلماتی به متن، دست به روشن ساختن متن می‌زند. البته شایان ذکر است که خود برمن بر وابستگی عمل ترجمه به شفاف سازی صحه می‌گذارد؛ اما مخالفت برمن از طرفی به فروکاستن «چندمعنایی» (polysémie) به «تک معنایی» (monosémie) و شرح و توضیح مواردی مربوط می‌شود که در متن اصلی نمی‌خواسته است روشن باشد، و از طرفی دیگر به حشو و افزودن واحدهای معنایی که به اطناب کلام (مورد بعدی تحریف از نظر وی) منجر می‌شود.

شاید بتوان گفت در این خصوص نظر لادمیرال نیز همسو با عقیده برمن باشد. لادمیرال نیز معتقد به «تفسیر حداقلی» است که هر ترجمه‌ای به آن تن می‌دهد و معتقد است باید به «چیستی ترجمانی» (la quodite traductive) توجه کرد. در این صورت، موضوع به سبک و نوع متن مربوط می‌شود. باید توجه داشت آیا این مورد مبهم — که مترجم نیاز به شفاف سازی را می‌بیند — مربوط به مسئله زبان است یا سبک نویسنده. یعنی آیا نویسنده با بیان این مطالب «تعریف نشده» قصد فضا سازی‌ای خاص داشته است یا نه؟ مترجم در برابر فضا سازی مبهم، که اساس سبک نویسنده است، نمی‌تواند دست به روشنگری و توضیح آن بزند، که در این صورت، برمن بحق به ارائه چنین نظریه‌ای پافشاری می‌کند؛ اما اگر مطلب مربوط به تفاوت‌های زبانی باشد، لادمیرال اجازه «تفسیر حداقلی» و «روشن سازی» را به مترجم می‌دهد؛ زیرا وی اساساً ایده ترجمه‌ای که هر گونه تفسیری از آن طرد شده است را کاملاً تخیلی می‌داند.

اطناب کلام (l'allongement)

برمن نیز، همانند تمام مترجمان و نظریه پردازان، واقف است که هر ترجمه‌ای از متن اصلی اش طولانی تر است. برمن این اطناب کلام را حاصل دو فرایند نخست، یعنی عقلایی سازی و شفاف سازی



(vulgarisation) متن اصلی و فرو کاستن آن به زبان «گفتاری» می‌داند.

غنازدایی کیفی (l'appauvrissement qualitatif)

بنا بر عقیده برمن، این نوع تحریف، جای‌گزین کردن کلمات، اصطلاحات و پیچ و خم جملات با کلمات و اصطلاحاتی است که از لحاظ غنای معنایی و آوایی و طنین کلمات، در سطح واژه مبدأ نیستند.

تحریفی که برمن از آن سخن می‌گوید، شاید یکی از سخت‌ترین مسائل موجود در عمل ترجمه و یکی از دشوارترین کارهای هر مترجمی باشد. هر زبانی، با توجه به ساختار و کلمات و آوای موجود در آن، دارای کلمات و بازی‌های کلامی‌ای است که بار معنایی و تصویرسازی خاص خود را دارد و برگرداندن آنها غالباً بسیار دشوار است. شاید گاهی بشود با شباهت‌های آوایی آنها مانور داد، اما همواره چنین شانس وجود ندارد؛ به عنوان مثال، خود برمن در توضیح «غنازدایی کیفی»، واژه papillon (پروانه) را مثال می‌آورد. در زبان فرانسه، فعل papillonner یعنی «پلکیدن و چرخیدن». برمن معتقد است که شاید کلمه papillon شباهتی با خود «پروانه» نداشته باشد؛ اما از لحاظ آوایی و تصویرسازی، شباهتی با موجودی که پرواز می‌کند و می‌چرخد، وجود دارد. در ترجمه papillon از فرانسه به فارسی، مترجم این شانس را دارد که با استفاده از کلمه «پروانه» و یا مثلاً «شاپرک»، از چنین تحریفی دور باشد و مطابق نظر برمن پیش برود؛ چرا که هم «پروانه» و هم «شاپرک»، به علت دارا بودن جزء «پر» و طنین موجود در کلمه، تصویر «پرواز» و «پریدن» را برای فارسی‌زبان القا می‌کند و نیز کلمات «papillon»، «پروانه» و «شاپرک» کامیاب هم‌طین و دارای یک بار معنایی‌اند.

البته به نظر می‌رسد یافتن معادل‌هایی با چنین شباهت‌های آوایی و تصویری، همواره میسر و آسان نباشد؛ به عنوان مثال، کلمه «ساقی» را در نظر بگیرید. «ساقی» در ادبیات ما، هم از لحاظ طنین کلمه و هم از نظر بار معنایی و تصویرسازی، واژه‌ای غنی محسوب می‌شود. ساقی برای فارسی‌زبان صرفاً به معنای کسی نیست که «مشروبات الکلی و بویژه مشروب» سرو می‌کند؛ بلکه تداعی‌کننده معشوق است و همان‌طور که می‌دانیم، در ادبیات عرفانی ما «نماد خداوند و پیر و مراد» است. معادل échanton در زبان فرانسه - کسی که در دربار وظیفه سرو کردن مشروب برای شاه را بر عهده دارد - معنای صریح این کلمه را انتقال می‌دهد؛ اما آن غنای لازم برای جای‌گزین «ساقی» شدن را ندارد و این یکی از مشکلات همیشگی ترجمه است که خود را به مترجم تحمیل می‌کند و مترجم قصد تحریف واژه - آن گونه که برمن از آن نام می‌برد - را ندارد؛

می‌داند. وی معتقد است که مترجم ایده «فشرده» متن مبدأ را باز می‌کند و این کار را «تهی‌شدگی» می‌نامد که تأثیری در غنا بخشیدن به جان کلام ندارد؛ از این روی، بر آن جمله معروف خود که «l'ajout n'ajoute rien» (افزوده هیچ نمی‌افزاید) تأکید می‌کند و افزوده را صرفاً در جهت انباشته کردن حجم متن و بی‌ثمر می‌داند. به اعتقاد برمن، اطناب کلام پایه زبان شناختی ندارد و گرایشی لاینفک از ترجمه شده است.

تفاخرگرایی (l'ennoblissement)

برمن این گرایش را گرایشی «افلاطونی» می‌خواند و آن را نتیجه کار مترجمانی می‌داند که متن مقصد را از لحاظ فرم و شکل، زیباتر از متن اصلی در می‌آورند. وی معتقد است این گرایش مربوط به حس زیبایی‌شناختی افرادی می‌شود که معتقدند هر گفتمانی باید گفتمانی زیبا باشد. برمن تفاخرگرایی را در نظم، «شاعرانه کردن» (poétisation) و در حوزه نثر، «بلیغ کردن» (rhétorisation) می‌خواند و آن را شامل «تولید جملات فاخر، با بهره گرفتن از متن اصلی، به عنوان ماده اولیه» تعریف می‌کند. در واقع برمن کار این مترجمان را بر هم زدن سبک و فرم متن اصلی می‌داند که بدون در نظر داشتن چند و چون متن اصلی، صرفاً به خاطر خوانا، برجسته و فاخر بودن متن مقصد - آن هم به بهانه انتقال بهتر معنا - به متن اصلی توجهی نکرده و دست به بازنویسی و تمرین سبکی از (و به ضرر) متن اصلی می‌زنند. این درست مثل این است که مترجمی بخواهد مدیر مدرسه، اثر جلال آل احمد را به فرانسه ترجمه کند. می‌دانیم که این اثر دارای سبک خاص خود است. در واقع، اثر به سبک و و زبانی پویا و عامیانه نگاشته شده است که مختص نویسندگان و با هدف شخصیت‌پردازی و واقعیت‌گرایی در پیش گرفته شده است. حال اگر مترجمی بخواهد این اثر را به بهانه تفاخرگرایی و زیبایی، به زبانی فاخر برگرداند، ضربه‌ای جبران‌ناپذیر به سبک و شخصیت‌پردازی و در نهایت، کل اثر زده است.

به نظر می‌رسد در این خصوص بسیاری از نظریه‌پردازان و مترجمان حاضر، هم‌عقیده با برمن باشند. با وجود اینکه لادمیرال بر ارجحیت انتقال معنا و «خوانا بودن» متن مقصد تأکید می‌کند، اما وی نیز حرفی از تفاخرگرایی و تغییر سبک اثر نمی‌زند و بر تغییر یا «تفسیر حداقلی» تأکید می‌کند. شایان ذکر است که برمن با عکس این گرایش نیز مخالف است و آن را «عامیانه کردن»

بلکه ناگزیر به چنین عملی می‌شود.

غنازدایی کمی (l'appauvrissement quantitatif)

در این نوع تحریف، سخن از هدر رفتن واژگانی (lexical) است. برمن معتقد است که گاهی برای یک مدلول (signifiée) چندین دال (significant) وجود دارد و انتخاب یک دال به «غنازدایی کمی» منجر می‌شود. وی مثالی از یک نویسنده آرژانتینی می‌آورد که برای مدلول (visage) «چهره» سه دال semblante، rostro و cara می‌آورد (هر سه کلمه به معنی صورت و چهره است). وی معتقد است که اهمیت و اصل واقعیتِ visage با ۳ دال برای این نویسنده تعریف و تبیین می‌شود و انتخاب فقط یک دال، باعث می‌شود که اصل ایده نویسنده به طور کامل مشخص نشود.

درست مثل اینکه نویسنده‌ای در اثر خود برای مدلول «صورت» از دال‌های «چهره»، «رخ»، «سیمما» و «قیافه» استفاده کند؛ در این صورت ترجمه دال‌های مختلف به یک دال واحد، بدون در نظر گرفتن قصد واقعی نویسنده در استفاده از آنها، همان تحریفی است که برمن از آن به عنوان «غنازدایی کمی» یاد می‌کند.

از این روی، به نظر می‌رسد در اینجا نیز باید به اصل «چیستی ترجمانی» ژان رنه لادمیرال رجوع کرد. اگر این تعدد واژگانی به دلیل سبک و انتخاب آگاهانه نویسنده باشد، باید به آن وفادار بود و آن را در متن مقصد انتقال داد؛ ولی اگر این تعدد واژگان مربوط به زبان باشد، شاید بتوان با اندک تفسیر و اعمال تغییراتی به نفع انتقال

برمن «همگون‌سازی» را چنین تعریف

می‌کند: یکپارچه و همسان کردن بافت

متن در تمام سطوح؛ حتی هر آنچه که

اساساً غیر همگون است. به عقیده او،

همگون‌سازی بخش زیادی از گرایش‌های

مترجمان به تحریف را در بر می‌گیرد؛

زیرا اغلب مترجمان ترجمه خود را بارها

می‌خوانند و بدون توجه به متن اصلی، هر

آنچه غیر همگون با بافت ترجمه شده به نظر

می‌رسد را اصلاح و رفع می‌کنند

معنا آن را ترجمه کرد.

همگون‌سازی متن (l'homogénéisation)

برمن «همگون‌سازی» را چنین تعریف می‌کند: یکپارچه و همسان کردن بافت متن در تمام سطوح؛ حتی هر آنچه که اساساً غیر همگون است. به عقیده او، همگون‌سازی بخش زیادی از گرایش‌های مترجمان به تحریف را در بر می‌گیرد؛ زیرا اغلب مترجمان ترجمه خود را بارها می‌خوانند و بدون توجه به متن اصلی، هر آنچه غیر همگون با بافت ترجمه شده به نظر می‌رسد را اصلاح و رفع می‌کنند. در واقع این عقیده برمن در تقابل با اندیشه لادمیرال مبنی بر «ابهام‌زدایی»، «تکرار» و «خوانا بودن» قرار دارد. لادمیرال معتقد است که مترجم در عمل بی‌وقفه به جبران (compensation) روی می‌آورد. وی اصطلاح «تعادل مترجم» را به کار می‌برد که در واقع همان آخرین ویرایش‌هایی است که «او در نهایت باید همیشه در کار خود به منظور فراهم کردن بدون حساب و کتاب متن مقصدی که در ورای کلمه به کلمه به اندازه کافی شبیه به متن اصلی باشد، انجام می‌دهد» (Ladmiral 189:1979).

تخریب ضرب‌آهنگ (La destruction des rythmes)

برمن معتقد است که رمان و مقالات ادبی نیز به نوعی، همانند شعر، دارای ضرب‌آهنگ است. وی در این خصوص بیشترین توجه را به نشانه‌گذاری (punctuation) معطوف می‌دارد و معتقد است که نادیده گرفتن نشانه‌گذاری، باعث تغییر در ضرب‌آهنگ و تحریف متن می‌شود. اما از آنجایی که نشانه‌گذاری در زبان فارسی و بویژه در متون قدیمی، متداول نبوده و به پیروی از نوشته‌های غربی، بویژه زبان انگلیسی و فرانسه، وارد زبان فارسی شده است، بسیار دشوار می‌نماید که بتوان مطابق با متن اصلی به علامت‌گذاری‌ها وفادار بود؛ به عنوان مثال، علامت دو نقطه [:] را در نظر بگیرید. همان طور که می‌دانیم، دو نقطه پیش از «نقل قول» یا «فهرستی از واژه‌ها و عبارات» و یا بعد از «واژه یا لغتی که معنی شده باشد»، می‌آید. با وجود اینکه برخی هم‌رازی با برمن معتقدند که باید چشم خواننده فارسی‌زبان را به این علامت عادت داد، اما گاهی در برخی متون پیش می‌آید که مترجم مجبور می‌شود دو نقطه [:] را حذف و نیز به جای آن از کلماتی چون «از جمله»، «عبارتند از» و یا «یعنی» استفاده کند تا بنا بر عقاید لادمیرال متن را خوانا و روان سازد. البته گاهی می‌توان بدون حذف دو نقطه، مطلب را به صورت خوانا ترجمه کرد:

Ex: Pour un aviateur chargé du courrier, une chose au monde est plus importante que ses idées, que ses amours et que sa vie: c'est le courrier.

— برای هوانوردی که مسئول محموله‌های پستی است، یک چیز

در دنیا مهم‌تر از عقاید و اندیشه‌های خود، دلبستگی‌ها و زندگی‌اش است: محموله‌های پستی.

اما گاهی برای ارائه متنی خواناتر و ایجاد هماهنگی بیشتر میان جملات، لازم می‌شود که علامت دونقطه [:] حذف شود:

Ex: Avec ses amis, Daniel Halévy, R de Flers, F Gregh et quelques autres camarades de Condorcet, il fonda une petite revue littéraire: Le Banquet.

وی به همراه دوستانش، دانیال هالوی، روبر دو فلر، فرناند گرگ و تنی چند از هم‌کلاسی‌های کندورسه، مجله ادبی کوچک لو بادکه را تأسیس کرد.

تخریب شبکه‌های معنایی مستتر در متن (La destruction des réseaux signifiants sous-jacent)

به اعتقاد برمن، «هر اثری دارای متنی مستتر» است که در آن، دال‌هایی برگزیده می‌شوند که بار معنایی‌شان را به هم قرض می‌دهند و در ارتباط با هم زنجیره‌ای پیوسته را تشکیل می‌دهند که خواننده را به مفهومی خاص هدایت می‌کند. به اعتقاد وی، ترجمه‌ای که نتواند این شبکه و زنجیره را منتقل کند، متن اصلی را تحریف کرده است.

به عنوان مثال، ارنست همینگوی (Ernest Hemingway) Old man at the (bridge)، که یک داستان کوتاه جنگی است، قصد دارد ایده مرگ را القا کند. برای چنین هدفی، وی دست به بیان مستقیم نمی‌زند؛ بلکه از واژگان یا دال‌هایی بهره می‌گیرد که خواننده را قدم به قدم به مفهوم مرگ رهنمون می‌سازد. وی از پیرمردی سخن می‌گوید که توان راه رفتن ندارد و کنار جاده بر روی خاک نشسته است. در واقع، کلماتی چون «پیرمرد»، «خاک»، «نشستن»، «خاک‌آلود»، «تیره» و ... به طور غیر مستقیم به سوی فضاسازی و القای «سکون و سنگینی و مرگ» می‌رود؛ چرا که در مذهب یهودی - مسیحی، خاک نماد مرگ است («از خاکیم و به خاک بازمی‌گردیم»).

این همان عقیده‌ای است که برمن به آن اشاره می‌کند: واژگانی که بدون بیان مستقیم، بار معنایی‌شان را به هم قرض می‌دهند و همچون زنجیره‌ای به سوی القای مفهومی می‌روند. به نظر می‌رسد که برمن بحق بر این دقت از سوی مترجمان تأکید می‌کند. این امر مهم، مستلزم آن است که مترجم با دقت متن را بخواند و چنین شبکه و فضاسازی‌ای را درک کند. در واقع شاید بتوان گفت مترجم در عین حالی که باید مترجمی خوب و کاربلد باشد، باید مفسر و تحلیلگری قابل نیز باشد تا بتواند به درستی، متن اصلی را تجزیه کرده و به چنین مواردی مسلط شود و سپس دست به ترجمه ببرد.

تخریب سیستم زبانی (La destruction des systématismes)

این رویکرد بیشتر جنبه دستوری دارد و نوع جملات، ترکیبات

به کاررفته و زمان افعال را در بر می‌گیرد. برمن معتقد است که «عقلایی‌سازی»، «شفاف‌سازی» و «اطناب کلام» سیستم زبانی را به هم می‌ریزد و باعث می‌شود که متن ترجمه‌شده، همگون‌تر از متن اصلی و در عین حال، «نامنسجم‌تر، بی‌ثبات‌تر و ناهمگون‌تر» از آن باشد.

البته به نظر می‌رسد رعایت چنین سیستمی برای زبان‌هایی که ریشه زبانی و دستوری مشابه و نزدیک به هم دارند، درخور احترام باشد؛ اما در خصوص دو زبان فرانسه و فارسی، که از لحاظ دستوری و ساختار زبانی، بسیار با هم متفاوتند، به سختی می‌توان به آن پایبند بود و در اکثر موارد چنین رویکردی محال است. اساساً برخی از زمان‌های افعال که در زبان فرانسه وجود دارد، معادلی خاص در فارسی ندارد؛ مثل وجه شرطی le mode conditionnel، و مترجم، بسته به موقعیتی که وجه شرطی در آن به کار رفته و معنای خاصی که به جمله داده است، می‌تواند از زمان‌های مختلف فارسی برای برگردان آن استفاده کند.

تخریب یا بومی‌سازی شبکه‌های زبانی زبان‌های

محلی (La destruction ou l'exotisation des réseaux langagiers vernaculaires)

برمن معتقد است که چندزبانی و استفاده از زبان‌های محلی در هر اثر، باعث تصویرسازی و فضاسازی‌ای خاص می‌شود و حذف آنها را تخریب متن می‌داند. او راهکارهایی که مترجمان در برخورد با زبان‌های محلی در پیش می‌گیرند را به چالش می‌کشد و می‌گوید برخی دست به حذف زبان‌های محلی می‌زنند، که این امر «صدمه‌ای جدی بر پیکره متنی آثار منثور می‌زند»؛ یا اینکه زبان‌های محلی را «بومی‌سازی» می‌کنند. در واقع، مثل این است که مترجمی لهجه کانادایی را به لهجه مشهدی ترجمه کند. برمن معتقد است که «بومی‌سازی» باعث «عامیانه کردن» متن می‌شود و نتیجه‌ای جز به استهزاء کشیدن متن اصلی ندارد.

در واقع شاید مترجمانی که با چنین مسئله‌ای در متن برخورد و دشواری ترجمه چنین عباراتی را لمس می‌کنند، بحق معتقد باشند که این عقیده برمن بسیار آرمان خواهانه و نیز سختگیرانه است. البته خود برمن نیز تأکید می‌کند که «متأسفانه زبان محلی نمی‌تواند به زبان محلی دیگری ترجمه شود»؛ اما اعتقاد وی بر اینکه حذف این موارد موجب تحریف و تخریب متن می‌شود، بسیار سختگیرانه به نظر می‌رسد؛ زیرا این ذات ترجمه است که همواره کمبودهایی در متن ترجمه‌شده وجود دارد و خواننده متن ترجمه‌شده دقت و لذت یکسانی، همانند خواننده متن اصلی دریافت نمی‌کند؛ به عنوان مثال، با توجه به عقیده برمن چگونه می‌توان چنین متنی از بهرام بیضایی در فیلمنامه «آوازه‌های ننه آرسو» را به فرانسه ترجمه کرد؟

«کوچ آقا را برادرش میر آقا از پس یقه گرفته و روی زمین می‌کشید. گل‌بهار پاروهای او را به دوش دارد و جواهر، لاستیک او را با طناب می‌کشد. ننه آرسو بر سر زنان همراهشان.

گل بهار: تی نور کویه نه؟ کویه بنه‌ای؟ ماهی‌های بیگفته کویه نه؟
جواهر: تی زبان چرا بند بو بنده خدا؟

ننه آرسو: رحمت خدا به اونه خاک که آ صیادیه شیمی ارث
بوکوده!

گل بهار: پس شب تا صبح تی جاننه چی سر بنه‌ای؟ تی ماهی کو؟
کویه نه تی تور؟»

تخریب اصطلاحات (La destruction des locutions)
از آنجایی که برمن همواره بر اجتناب از مقدس‌شماری زبان مقصد (زبان مادری) تأکید دارد و معتقد است که باید فرهنگ مقصد را به سوی فرهنگ مبدأ برد و نیز بر عقیده شیلرمارشه (Schleiermacher) تأکید دارد که باید «خواننده را به سوی نویسنده» برد نه بر عکس، با جای‌گزین کردن اصطلاحات متن مبدأ با معادل آن در زبان مقصد مخالفت می‌کند و آن را ضربه‌ای بر غنا و جان کلام اثر می‌داند. برمن می‌گوید هر نثری «آکنده از ایماژها، اصطلاحات، پیچ و خم‌های کلامی، ضرب‌المثل‌ها و ... است» و ترجمه آنها، به معنای یافتن معادلاتی در زبان مقصد نیست و معادل اصطلاحات و ضرب‌المثل‌ها را جای‌گزین مناسبی برای آنها نمی‌داند. البته باید گفت با توجه به تفاوت‌های فرهنگی-اجتماعی و گفتمانی زبان‌ها، پایبند بودن به این عقیده برمن بسیار دشوار می‌نماید؛ به عنوان مثال، اصطلاح Mon petit chat و یا Mon petit loup در نظر بگیرید که هر دو به معنای «عزیز من» یا «دلبندم» در فارسی است. باید توجه داشت که این اصطلاح برای مخاطب فرانسوی زبان اصطلاحی ملموس با بار عاطفی مثبتی است؛ چرا که در فرهنگ فرانسویان، اساساً حیوانات جایگاهی ویژه دارند و برای ابراز علاقه، از گربه، سگ، مرغ و یا حتی گرگ بهره می‌برند؛ حال آنکه برای مخاطب فارسی‌زبان، خواندن «سگ کوچولوی من»، یا بدتر از آن، «گرگ کوچک من»، دارای گفتمان عاطفی و یا به عبارت دیگر، بار عاطفی مثبتی نیست؛ بلکه تا حدودی، به عنوان مثال، اصطلاح «گرگ کوچک من» دارای بار منفی است. بنابراین اگر بر اساس نظریه برمن، که باید مخاطب را به سوی نویسنده و فرهنگ مبدأ کشاند، توجه شود، در این صورت بار عاطفی این عبارات به خواننده فارسی‌زبان که گفتمان عاطفی غالبش با چنین اصطلاحاتی اخت نیست، انتقال نمی‌یابد. البته شاید انتخاب اصطلاح «ملوسک من» برای Mon petit chat کارسازتر باشد؛ اما اگر مترجمی دغدغه انتقال بی‌کم و کاست گفتمان مبدأ را داشته باشد، بهتر است که توضیحی در حاشیه داده شود تا خواننده ایرانی با چنین اصطلاحاتی به گونه‌ای با ذائقه ایرانی او سازگار شود.

عکس این قضیه نیز صادق است؛ به عنوان مثال، انتخاب واژه «ماه» برای انعکاس زیبایی معشوق، برای خواننده فارسی‌زبان ملموس و دل‌انگیز است. این نوع ایماژها از ادبیات کلاسیک وارد ذائقه ادبی ما شده است و به نوعی خواننده ایرانی، زیبایی را با چنین

اصطلاحاتی درک می‌کند. البته اگر فارق از معنای ضمنی و مفهوم استعاری به این عبارات بنگریم، خواهیم دید که مثلاً تصور چهره‌ای به شکل ماه، نه تنها زیبا نخواهد بود، بلکه شاید وحشتناک نیز باشد. اما همان طور که گفته شد، این از خلاقیت و توان شعرا و نویسندگان کلاسیک ما برمی‌آید که ذائقه ما را با چنین اصطلاحاتی اخت داده‌اند و «ماه» تداعی‌گر زیبایی شده است. چیزی که برای یک خواننده فرانسوی درک‌کردنی نخواهد بود مگر با احترام به گفتمان مبدأ و توضیح آن و عادت دادن تدریجی مخاطب مقصد به این نوع گفتمان. در واقع با توجه به ارائه عقاید این نظریه‌پرداز مقصد‌گرا و مقایسه اجمالی آن با نظریه‌های ژان رنه لادمیرال، این گونه نتیجه‌گیری می‌شود که اساساً نظریه‌های بسیار زیبا و ظاهراً علمی‌ای که در عمل ترجمه تأثیری نداشته باشند، چندان مفید به فایده به نظر نمی‌رسند؛ چرا که اساساً هر نظریه‌ای باید کاربردی باشد و در غیر این صورت، نظریه‌ای را که نتوان در عمل پیاده کرد - چه در حوزه ادبیات، چه در حوزه ترجمه و چه در هر رشته دیگری - نمی‌توان منطقی دانست. پیداست که نظریه‌های ترجمه در جهت توضیح و طبقه‌بندی و مفهوم‌سازی مشکلات ترجمه و نیز ارائه راه‌حل‌های منطقی برای تصمیم‌گیری در جهت روبرویی با نواقص و مشکلات ترجمه لازم است، اما کافی نیست. در این مقاله، با توجه به مجال اندکی که در جهت ارائه نظریه‌ها در اختیار بود، تلاش شد با توضیح و ارائه مثال‌های عینی، گامی در جهت روشن‌تر ساختن این نظریه‌ها برداشته شود و امید است با مطرح شدن چنین مباحثی، راه برای ورود نظریه‌های نوین دیگری به حوزه ترجمه در ایران باز شود و مترجمان بتوانند با برگزیدن رویکردی مناسب، با توجه به نوع متنی که ترجمه می‌کنند و با استفاده از نظریه‌های علمی و کاربردی، راه خویش را برای ارائه ترجمه‌های بهتر و علمی‌تر بیابند. البته این امر مستلزم تلاش و پشتکار مترجمان و زبان‌شناسان و اهالی فن است که باید با توجه به شکاف‌های موجود میان دو زبان فرانسه و فارسی، دست به مطالعه و بررسی هرچه بیشتر و دقیق‌تر الگوها و نظریه‌های وارداتی بزنند و در جهت یافتن الگوهای مناسبی برای زبان فارسی و فرانسه تلاش کنند.

پی‌نوشت

* کارشناس ارشد مترجمی زبان فرانسه.

کتابنامه

- Berman, Antoin , 1999. *la traduction et la lettre ou l'auberge du lointain*. seuil, paris.
- Ladmiral, J.R, 1979. *Traduire: théorèmes pour la traduction*. Payot, paris.
- <http://www.cairn.info/revue-francaise-de-linguistique-appliquee-2003-2-page-7.htm>